

استعارهٔ مکنیه از نظر سگاکي



نوشته:

پروفسور دکتر محمد فشارکی تفرهنگي

پرتال جامع علوم انسانی

«گروه زبان و ادبیات فارسی»



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استعارهٔ مکنیه از نظر سکاکی

قبل از بیان نظریه سکاکی^۱، نظر جمهور^۲ را درین مورد به طور ساده بیان می‌دارم تا فرق آن با نظر سکاکی روشن گردد.

استعاره مکنیه از نظر جمهور عبارتست از ذکر مشبه همراه با لوازم مشبه به^۳، بدین بیان که گوینده در نفس خود چیزی را (مشبه) به چیزی (مشبه به) مانند می‌کند سپس مشبه را همراه با لوازم مشبه به می‌آورد و ذکرش از مشبه به نمی‌کند، در این هنگام «مشبه» استعاره مکنیه (یا تشبیه مضمّر یا بالکنایه) و اثبات لوازم مشبه به برای مشبه استعاره تخیلیته نامیده می‌شود^۴ از جهت اینکه آن لوازم است که شنونده را به خیال می‌اندازد که در نفس گوینده چه تشبیهی صورت گرفته است. مثلاً وقتی بگوئیم «گردن غم» اثبات گردن برای غم ما را بدین خیال می‌اندازد که گوینده «غم» را به انسانی مانند کرده که از لوازم آن انسان، گردن است، پس «گردن» و اثبات آن برای «غم» استعاره تخیلیته و «غم» استعاره مکنیه نامیده می‌شود. این تعریف استعاره مکنیه از نظر جمهور، در واقع توجیه آنست بصورت تشبیه مضمّر و از همین روی، خود آنها استعاره مکنیه را تشبیه مضمّر یا بالکنایه نیز نامیده‌اند. اما سکاکی بنا بر این اصل بلاغی که اصولاً استعاره، ذکر یکی از دو طرف تشبیه است و اراده طرف دیگر^۵، معتقد است همانطور که در استعاره مصرّحه يك طرف (مشبه به) ذکر می‌شود و اراده طرف دیگر (مشبه) می‌گردد، اینجا نیز باید يك طرف (مشبه) ذکر و طرف دیگر (مشبه به) اراده گردد منتها با کیفیتی که بیان می‌داریم.

سکاکی می‌گوید وقتی ما چنگال مرگ می‌گوئیم، «مرگ را به درنده‌ای مانند کرده‌ایم، یعنی مرگ (مشبه) و درنده (مشبه‌به) است، حال ادعا می‌کنیم که این مشبه (مرگ)، داخل در جنس مشبه‌به (درنده) و عین آنست و از همین روی «مرگ» می‌گوئیم و آن «درنده» را اراده می‌کنیم^۶ البته نباید انگاشت که با این تعبیر که مشبه از جنس مشبه‌به است، مراد از «مرگ»، نفس درندهٔ خارجی باشد بلکه قطعاً مراد از مرگ همین مرگِ مقابلِ حیات است اما صورتِ ذهنی و وهمیِ مرگ که شبیه درندهٔ خارجی است^۷، به زبان دیگر برای مرگ صورتی وهمی از يك درندهٔ خارجی در نظر می‌گیریم و وقتی «چنگال مرگ» می‌گوئیم مراد ما از مرگ همان صورت وهمی مُخْتَرَعِ ذهنی است که در واقع صورت وهمی مرگ است که صد درصد شبیه صورت خارجی درنده است و این بدین سبب است که اسناد چنگال بدان می‌دهیم، چون مرگ تنها بدون آن تصویر ذهنی، چنگالی ندارد پس بناچار چنین توجیه می‌کنیم که مرگ از جنس درنده است و صورت درنده دارد و آن صورت ذهنی درنده‌دارای چنگال است، پس مراد از مرگ، درنده است ولی نه درندهٔ حقیقی خارجی بلکه درندهٔ مجازی و وهمی ذهنی که صورتی شبیه به درندهٔ خارجی دارد.

بنابراین درست است که گفته شود مراد از مرگ، مطلق موت مجرد از سببیت (مشبه) یعنی همین مفهومی که از آن می‌شناسیم مقابل حیات، و مشبه‌به آن، یعنی، صورت وهمی شبیه به درندهٔ خارجی است که سببیت برای آن محقق و مثبت است به قرینه چنگال^۸.

این توجیه از استعارهٔ مکتبه شبیه استعارهٔ مصرّحه است جز اینکه آنجا مشبه‌به ذکر می‌شد و ارادهٔ مشبه می‌گردید و اینجا مشبه ذکر می‌شود و ارادهٔ مشبه‌به می‌گردد. یعنی مثلاً آنجا «درنده» می‌گفتیم و اراده مرگ می‌کردیم و اینجا بعکس «مرگ» می‌گوئیم و اراده صورت و همتی مرگ که شبیه درنده خارجی است می‌کنیم ضمناً باید توجه کرد که استعارهٔ مکتبه از تخیلیه (چنگال) در «چنگال مرگ» نمی‌تواند جدا باشد زیرا استعارهٔ تخیلیه از لوازم مشبه‌به است و وقتی مشبه ذکر شود و ارادهٔ مشبه‌به گردد، بناچار، لوازم مشبه‌به باید موجود بوده تا دلیل برین تشبیه بوده باشد ولی عکس آن صادق نیست، یعنی انفکاک تخیلیه از مکتبه ممکن است^۹.

اما راجع به استعارهٔ تخیلیه سکاکی می‌گوید وقتی مرگ را به درندهٔ مجازی وهمی کاملاً

شبیبه به درنده خارجی، تشبیه کردیم، لازم می‌آید که وهم برای آن درنده مجازی، صورتی وهمی مثل صورت چنگالِ مختصّ به درنده حقیقی، در شکل و اندازه، اختراع کند و سپس لفظ «چنگال» را که موضوع برای صورت حسی و عینی درنده حقیقی است، بر چنگال وهمی، اطلاق می‌کنیم و در نتیجه، يك استعاره مصرّحه تخیلیّه (مقابل مصرّحه تحقیقیّه) پدید می‌آید^۱ زیرا مشبّه به (چنگال خارجی و حقیقی) ذکر شده و مشبّه (چنگال وهمی و مختّرعِ ذهنی) که برای صورت وهمی و ذهنی مرگ در نظر گرفته شده، اراده گردیده است، پس استعاره مصرّحه تحقق می‌یابد، از سوی دیگر چون مشبّه این استعاره، غیر واقعی و حقیقی است (وهمی و ذهنی است) پس تخیلیّه نام دارد، نه حقیقیّه، به زبان دیگر تخیلیّه از آن روست که لفظ «چنگال» از معنای اصلی خود (چنگال حقیقی و خارجی) به صورت وهمی (چنگال صورت ذهنی درنده مجازی) نقل پیدا کرده است، پس چنگالِ حقیقی خارجی، (مشبّه به) و چنگالِ مجازیِ ذهنی و وهمی، (مشبّه) است و قرینه بر اینکه «چنگال» از معنای اصلی خود نقل کرده و به معنی دیگری اطلاق شده، اینست که به «مرگ» نسبت داده شده است، بدین معنی که «چنگال» در «مرگ» حقیقی و دور از صورت ذهنی، موجود نیست پس باید معنائی در آن «مرگ» اعتبار کرد که لفظ چنگال بر آن اطلاق شود و آن، جز صورتی وهمی از مرگ چیزی نیست (حسی و یا عقلی نیست) یعنی، لفظ چنگالِ حسی، بر شکل وهمی آن که يك معنی متخیل متوهم، بدون ثبوت و تعین است، اطلاق شده است، پس وقتی می‌گوئیم، چنگالِ مرگ چنگالِ واقعی و حسی را گفته و چنگال توهمیِ ذهنیِ مرگ که همان درنده مجازی باشد، اراده می‌کنیم. ضمناً سکاکی معتقد است که «تخیلیّه» بدون مکتبه هم می‌آید، نه بالعکس، مثل «چنگال‌های مرگ شبیه درنده»، که لفظ مانند، برای اینست که استعاره فقط در «چنگال» باشد نه در «مرگ». «چنگال» استعاره، مصرّحه تخیلیّه است، بدون مکتبه^{۱۱}.

در جواب سکاکی بعضی می‌گویند «استعاره تخیلیّه» بدون مکتبه، در کلام بلیغ نیامده و مثال‌هایی از قبیل: لسان الحال الشبیه بالمتکلم، و زمام الحکم الشبیه بالنّاقه، را سخن غیر فصیح می‌دانند، و بعضی دیگر گفته‌اند این طرز تعبیر را (تخیلیّه بدون مکتبه) در شعر ابو تمام می‌توان

لَا تُسْقِنِي مَاءَ الْمَلَامِ فَانِي صَبَّ قَدْ اسْتَعْدَبْتُ مَاءَ بَكَائِي^{۱۲}

«آب ملامت را به من نچشان، زیرا من عاشقی‌ام که آب اشک خود را گوارا می‌شمارم و بدان رفع تشنگی می‌کنم» که پس از اینکه «آب» را به ملامت نسبت داده است، وهم، صورتی مختبرع برای ملامت در نظر گرفته بطوریکه متناسب با آب باشد که بدان اضافه شده است، سپس «آب» که موضوع است برای آب حقیقی، برای صورت توهمی و اختراعی آب که شبیه به آب حقیقی و خارجی فرض شده، استعاره آورده شده است و چون آن آب توهمی و اختراعی ذهنی، غیر حقیقی و حسی است، پس تخیلیته نام گرفته است (که بنا به نظر سکاکی یک نوع استعاره مصرّحه است) که بدون مکنیه آمده است.

بعضی در مقام پاسخگوئی بر آمده می‌گویند: در بیت ابو تمام دلیلی بر انفراد تخیلیته از مکنیه وجود ندارد، زیرا جائز است در شعر مزبور، «آب ملامت» را از نوع اضافهٔ مشبهه به «مشبه» گرفت که اصلاً استعاره‌ای در کار نباشد.^{۱۳} جمهور نظر سکاکی را نپذیرفته معتقدند توجهات سکاکی در مورد استعاره مکنیه و تخیلیته، خالی از تکلف و دشواری نیست و او (سکاکی) راه دشوار و ناهمواری را برای بیان نظریهٔ خود پیموده است، نه دلیلی بر اثبات مدعای خود دارد و نه نیازی بدان راههای دشوار و ناهموار هست.^{۱۴} سکاکی، نخست صورت خیالی فرض کرده سپس آنرا به صورت حقیقی و خارجی مانند ساخته و بعد لفظ موضوع برای صورت حقیقی را برای صورت خیالی و ذهنی استعاره آورده است، و این همان راه دشواری است که پیموده است، ایراد دیگر اینکه می‌گویند بهتر بود با این توجهات، به جای تخیلیته، توهمیه، می‌گفت چه، این تصرفات، کار وهم است نه خیال که البته در مقام جواب گفته شده: وهم و خیال با هم تناسبی جزئی دارند و همین مناسبت جزئی در نامگذاری کافی است یکی به جای دیگری به کار رود و افزوده شده که ابوعلی سینا نیز در کتاب شفاي خود، وهم و خیال را به جای هم بکار برده است.^{۱۵}

واقعیت مطلب اینست که اگر بخواهیم به عنوان تعلیم و به طور ساده، مطلب را بررسی کنیم، نظر جمهور روشتر و ساده‌تر است، اما اگر بخواهیم به طور عمیق و علمی استعارهٔ مکنیه و تخیلیته را موشکافی کنیم، متوجه می‌شویم که توجیه جمهور از استعارهٔ مکنیه، توجیهی نادریست است، زیرا با توجیه جمهور اصلاً معنای استعاره (ذکر طرفی و ارادهٔ طرف دیگر از طرفین تشبیه)

تحقق نمی‌پذیرد و جز تشبیهی مُضْمَر یا بالکنایه چنانکه خود آنها بیان داشته‌اند، تحقق پیدا نمی‌کند، یعنی از دید جمهور، استعار مکنیه يك تشبیه مُضْمَری است (مرگ در نفس گوینده به حیوان درنده‌ای مانند شده است به دلیل اثبات لوازم درنده برای آن، اما سکا کی سعی کرده با عمقی علمی که خاص خود اوست استعاره مکنیه را به طوری توجیه کند که مفهوم حقیقی استعاره محقق گردد و مسلماً هدف از استعاره مکنیه در بلاغت، غیر از تشبیه مُضْمَر یا بالکنایه است و گرنه دلیلی بر طرح مستقل این مبحث نبود. ما وقتی می‌گوئیم «گردن غم» براسی منظورمان يك تشبیه مُضْمَر نیست بلکه با توجیها سکا کی به عمق بیشتری راه می‌یابیم مثلاً چگونه برای «غم» گردنی فرض شده است، بی‌دلیل که نمی‌توان گردن را به «غم» نسبت داد. نخست باید «غم» را پدیده‌ای تصویر کرد که متناسب با لوازم انسانی باشد، یعنی، باید صورتی از «غم» که آن صورت دارای گردن وهمی و ذهنی و شبیه به صورت خارجی يك انسان دارای گردن است، تصویر و یا اختراع کنیم تا بتوانیم «گردن» را بدان نسبت دهیم و ضمناً وقتی «غم» می‌گوئیم، براسی، آن صورت متوهمة مخترعة ذهنی از غم، در نظر ما بیاید تا غیر از ظرافتی که می‌یابد، معنای استعاره مکنیه (ذکر مشبه «غم» و اراده مشبه به آن صورت ذهنی) تحقق یابد، حال بیابیم بر سر لوازم «گردن»، واقعیت اینست که گردنی را که برای غم در نظر می‌گیریم، گردنی ذهنی و وهمی است و چون لفظ «گردن» را به کار می‌بریم، در نفس الامر، موضوع له اصلی آن، یعنی، وجود عینی و حقیقی گردن، در نظر می‌آید، پس باید چنین انگاشت که «گردن» حقیقی و حسی (مشبه به) گفته شده و «گردن» ذهنی و وهمی موجود در آن صورت ذهنی (مشبه) اراده شده است یعنی استعاره مصرحه تخیلیته.

توجیه نظر سکا کی در چند استعاره مکنیه از حافظ

ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد ناله کن بلبل که گلپانگ دل افکاران خوشست
چون نسبت نقاب، به گل داده شده و گل واقعی نقابی ندارد بناچار، صورتی ذهنی و وهمی از گل که شبیه به يك انسان صاحب نقاب است تصویر می‌گردد، سپس برای اینکه مفهوم استعاره تحقق پذیرد مشبه (گل) را گفته و اراده مشبه به (صورت وهمی ذهنی) را اراده می‌کنیم، از دیگر سو (نقاب) را که موضوع است برای نقاب خارجی حسی (مشبه به)، در مورد نقاب صورت ذهنی

(مشبه) به کار می‌بریم یعنی استعارهٔ مصرحهٔ تخیلیه (تخیلیه چنانکه گفتیم از آن روست که «مشبه» يك امر وهمی و خیالی و ذهنی است مقابل تحقیقه).

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش کاندین دیر کهن کار سبکباران خوشست
کنون که بر کف گل جام بادهٔ صاف است به صد هزار زبان، بلبش در اوصافست
مراد، «زبان سوسن» و «کف گل» است، بدین بیان که چون «سوسن» و «گل»، زبان و
کف ندارند، صورتی از سوسن و گل را در وهم تصویر می‌کنیم که متناسب با زبان و کف باشد
(لوازم انسانی) و آن صورت وهمی و مخترع ذهنی، صددرد، شبه انسان خارجی است و وقتی
می‌گوئیم «سوسن» در ترکیب «زبان سوسن»، آن صورت وهمی در نظر می‌آید (استعارهٔ
مکتبه)، سپس «زبان و کف» موضوع برای زبان و کف حقیقی و خارجی را (مشبه به) در مورد
«زبان و کف» صورت ذهنی و اختراعی (مشبه) به کار می‌بریم (استعارهٔ مصرحهٔ تخیلیه) و
چنانکه گفتیم مسلماً وقتی زبان سوسن و یا کف گل می‌گوئیم مراد از سوسن و گل (مشبه)
انسان خارجی نیست بلکه مراد صورت وهمی و ذهنی همین سوسن و گل است که آن صورت
ذهنی شبه انسان خارجی است.

این نکته خود شایان ذکر است که جمهور خود ندانسته بدان صورت ذهنی و خیالی اشاره
می‌کنند زیرا، می‌گویند مثلاً (گل) را در نفس به انسانی مانند می‌کنیم که دارای نقاب است، آنچه
در نفس تصویر و تشبیه می‌شود همان صورت ذهنی است که سکاکی گفته است و بعد هم که
می‌گویند لوازم آن انسان خارجی را (مشبه به) برای مشبه می‌آوریم اگر دقت کنند، آن لوازم،
يك عینیت خارجی دارد (مشبه به) و وقتی در مورد مشبه به کار رود (اثبات لوازم مشبه به برای
مشبه)، بناچار در ذهن دقیق، چنین می‌آید که آن لوازم انسان خارجی با لوازمی که برای مشبه
مثلاً گل در اینجا در نظر می‌گیریم متفاوت است و هر چند به ظاهر، آن لوازم خارجی را به مشبه
نسبت می‌دهیم اما در حقیقت صورت ذهنی آن لوازم است که به مشبه نسبت داده می‌شود. به‌طور
ساده در ترکیب (نقاب گل)، گل همان صورت ذهنی است (در نفس به انسانی مانند شده است) و
«نقاب» هم صورت ذهنی نقاب است و ما، نقاب واقعی گفته ولی آن صورت ذهنی نقابی را که با
صورت ذهنی گل تناسب دارد، اراده کرده‌ایم. منظور اینست که جمهور اگر در سخن خود، تعمق

کنند می‌بینند راهی جز پذیرفتن نظر سکاکی ندارند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

- (۱) سراج‌الدین ابومعقوب یوسف بن ابی‌بکر بن محمد بن علی السکاکی خوارزمی حنفی، دانشمند زبان و ادب عرب متولد ۵۵۵ هجری قمری. تولد و وفاتش در خوارزم روی داده است. از آثارش مفتاح‌الملوم (مطبوع) و رساله فی‌علم المناظرة (مخطوط).
- (۲) «جمهور» اصطلاحی است که همیشه به طرفداران نظر غالب و شایع در مقابل مخالفین آن نظرات اطلاق می‌شود.
- (۳) شروح التلخیص، الجزء الرابع ص ۱۵۱.
- (۴) همان ص ۱۵۳.
- (۵) همان ص ۲۰۶.
- (۶) همان ص ۲۰۵، مفتاح‌الملوم ص ۱۶۰.
- (۷) همان ص ۲۰۵، مفتاح‌الملوم ص ۱۶۱.
- (۸) همان ص ۲۰۵.
- (۹) همان ص ۲۰۶.
- (۱۰) مفتاح‌الملوم سکاکی طبع مصر ص ۲۵۹.
- (۱۱) مفتاح‌الملوم سکاکی طبع مصر ص ۱۶۱ - ۱۶۰.
- (۱۲) شروح التلخیص، الجزء الرابع ص ۱۹۶.
- (۱۳) همان ص ۱۹۶.
- (۱۴) همان ص ۱۹۷.
- (۱۵) همان ص ۱۹۷.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی